

مطرا

صدر
امامزاد

بررسی سیره اخلاقی تربیتی

www.etab.ir

سطر اول

اکنون سه دهه از رسودن و ناپدیدشدن امام موسی صدر می‌گذرد. در این مجموعه ده پی‌ان بودیم که بتوانیم با گذشت این سال‌ها پاسخی برای این پرسش بیابیم که «سید موسی صدر، چگونه با دست خالی و تنها، به کشوری فرقه‌فرقه، متشتت، از هم گسیخته و جامعه‌ای ابله‌گرا، هجرت کرده و آن را به جامعه‌ای نمونه برای هم‌زیستی ادیان و مصداقی عینی برای وحدت در عین کثرت بدل کند؟»



۱۳

برش‌هایی از یک زندگی؛ گذر خدا

۱۴ خرداد ۱۳۰۷ در منزل آیت‌الله سید صدرالدین صدر مرجع و رئیس حوزه علمیه قم، در خانه اجارهای کوچکی، پیش از طلوع آفتاب پسری به دنیا آمد. نام پسر را «موسی» نوشتند. در کنار «بهار» به رسم قدیمی که سال و فصل، همراه نام نوزاد، پشت قرآن باشند. نوزاد (سیدموسی صدر) به تاریخ رجبی تعلق داشت که به لبنان می‌پیوست.



۱۷

به روایت آیت‌الله جوادی آملی

روزها مسئله ارتباط با دانشگاه چندان مقبول نبود. اما ایشان آدم روشنی بودند. بعضی‌ها به دانشگاه می‌رفتند چون نوعی زندگی از حضور داشتند، اما همه می‌دانستند که بیت آقای صدر این‌طور نیستند و آنچه به دانشگاه می‌روند، هم برای آن است که دانشگاه را اصلاح کنند و هم برای اینکه بین دانشگاه حوزه و دین برپا باشد.



۴۷

به روایت دکتر محسن شرف‌الدین

به لبنان رفتم. اما این موسی آن آقا موسی نبود. ما را برود و کارهایی را که کرده بود به ما نشان داد. او داشت بیمارستانی درست می‌کرد. چند مدرسه بنا کرده بود که ما را به یکی دو تا از آنها برد. گفت می‌خواهم اینجا یک دانشگاه هم درست کند. فقط برای شیعه‌ها! گفت: نه برای هر کسی که دوست داشته باشد؛ مسلمان، یهودی و... علاوه بر مسلمان و یهودی و... را از هم جدا نمی‌کرد.



۵۱

به روایت دکتر محقق

گردآورن جمع متفرق شیعه و کمک کردن به این امر، برایانی قرار بگیرند که هویت‌شان در بین جامعه عرب آشکار شود، رسالتی بود که آقای صدر در خودشان احساس می‌کردند. یعنی می‌خواستند عامل ایجاد وحدت بین شیعیان باشند.



۵۱

به روایت سید حسین شرف‌الدین

در لبنان هر جا که می‌رفتم از فعالیت‌هایی که امام صدر داشتند صحبت در میان بود. امام صدر تمامی گفتار و کردار برای مردم، جدید و جذاب بود. آنچه ایشان مطرح می‌کرد، فکر و اندیشه بود و البته برای مردم تازگی داشت. مردم چیزهای تازه‌ای می‌شنیدند. گویی خدایی که او معرفی می‌کرد، خدای دیگری بود.



۵۹

به روایت خانم ربیاب صدر

شیعهای نیمه شعبان، هر جا که بودند، اول مغرب به خانه می‌آمدند که خانه را چراغانی کنند. بچه‌ها همه منتظر بودند و می‌گفتند الان دایی‌جان یا عموجان می‌آید. وقتی می‌آمدند، خودشان فضای خانه را تغییر می‌دادند و چراغانی می‌کردند و سبزه می‌گذاشتند. تا چند روزی این چراغانی برای نیمه شعبان برپا بود تا در ذهن بچه‌ها خوب جا بیفتد.



۶۳

